۸۹ شرح اسماء الله الحسنی از یعقوب چرخی

۸۸ شرح اسماء الله الحسنی از یعقوب چرخی

۸۸ شرح اسماء الله الحسنی از یعقوب چرخی

[illegible]

کتاب شرح فی اسماء الله تعالی

یا کبیکج یا کبیکج یا کبیکج

~~و هو من تعلقات [illegible] در کتاب شرح اسماء الله~~

~~سلیم [illegible] وقوف [illegible]~~

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي نور قلوب اوليائه العارفين بتجليات الاسماء الحسنى وصفاته العليا وجعلها مظاهر الحقائق الاسماء والصلوة والسلام على سيد المصطفى وعلى جميع الانبياء وعلى آله واصحابه نجوم الاهتداء بعده ميگويد بنده راجي از خداوند عفو الراجي يعقوب بن عثمان الغزنوي ثم الچرخي نصره الله سبحانه بعيوب نفسه وجعل غده خيرا من امسه كه تنزيه باري تعالى وتقدس واسماء الحسنى واجبست چنانكه حق جل وعلا فرمود سبح اسم ربك الاعلى ولله الاسماء الحسنى فادعوه بها وان اسماء حسنى نود ونه است چنانكه اشارت مصطفى صلى الله عليه وسلم بدان وارد است كه ان الله تعالى تسعة وتسعين اسما يعني مائة الا واحدة من احصاها دخل الجنة وعلماء شريعت وعظماء طريقت شرح اسماء الله كرده اند بپارسي وعربي بطريق الاطناب

از فوائد

از فوائد ايشان جمع كرده شد اين كتاب بر سبيل ايجاز بپارسي تا نفع آن بخواص وعوام الناس واصل گردد رجا واثق است بحضرت جلت قدرته كه نويسنده وشنونده بلطف وكرم از حضيض تقليد بدرجه تحقيق رساند والله المستعان وعليه التكلان گفته رسول الله صلى الله عليه وسلم من احصاها دخل الجنة احتمال سه معنى دارد هر كه شمار كند آن اسماء را يعني كلمه كلمه بطريق شمار وتعظيم تمام بگويد و زياده و كم نگويد مثل الرحمن الرحيم الملك گويد يا يا رحمن يا رحيم يا ملك در بهشت در آيد واين معنى مناسب عوام است ويا هر كه معنى اسماء الله بداند واعتقاد كند آنرا اصل احصاء مشتق از حصاة باشد وهي العقد واين معنى لائق علما باشد ويا هر كه طاعت آرد است عمل كردن بآن اسماء وبر موجب هر اسمى قيام نمايد كما قال عز من قائل علم ان لن تحصوه فتاب عليكم اي لن تطيعوا زيرا كه هر اسمى را حقيقتى است وهر حقيقتى را حقيقتى است چون الله گويد معنى آن بداند در دل او واله غير حضرت او نشود واز غير او نترسد بدل وجان عبادت او كنند واين معنى را از حضرت قطب المشايخ شيخ ابن فقير خواجه بهاء الحق والدين البخاري المعروف بنقشبند سماع دارم بطريق تمثيل ميفرمودند كه چون الرزاق گويد قسم روزي نخورد اگرچه در زمين يك علف نرويد همچنين از هر اسمى

قهر الله گويد ويقين اين بداند از گرسنه نود واله اول

بعضی از مسمی محظوظ گردد و بآن عمل کند تا مظهر آن شود بعلم
لدنی که آن علم وراثت انبیاء علیهم السلام است کما قال صلی الله علیه وسلم
من علم بما علم ورثه الله تعالی علم ما لم یعلم مشرف گردد بمجرد خواندن اسماء
تمتع نکند چنانکه رئیس الواصلین قدوة العارفین مولانا جلال الحق
والدین علیه الرحمه والرضوان میفرماید   از هوا کی وارهی ای جان هو
ای شده قانع ز هو با نام هو   از صفت وز نام چه زاید خیال
وآن خیالش هست دلال وصال   دیده دلال بی مدلول هیچ
تا نباشد جاده نبود غول هیچ   هیچ نامی بی حقیقت دیده
یا ز کاف و لام گل گل چیده   اسم خواندی رو مسمی را بجو
مه ببالا دان نه اندر آب جو   گر ز نام و حرف خواهی بگذری
پاک کن خود را ز خود هین یکسری   خویش را صافی کن از اوصاف خویش
تا ببینی ذات پاک صاف خویش   بینی اندر دل علوم انبیا
بی کتاب و بی معید و اوستا   بی صحیحین و احادیث و رواة
بلکه اندر مشرب آب حیات   و سخن محقق رئیس الطائفه شیخ جنید
قدس سره اقطع القاربین افضل الصوفیین و از حضرت خواجه بهاء الحق
علیه الرحمه پرسیدند از معنی این سخن که قاری کیست و صوفی کیست جواب
فرمودند قاری آنست که باسم مشغول بود و صوفی آنکه بمسمی متوجه شود پس چون

فرق میان قاری و صوفی

رکع

بمسمی مشغول گردد از خدا خوانی بخدا ارادت برسد در بهشت معرفت در آید
در حالی که بعضی از کبرا گفته اند فی الدنیا جنة من دخل فیها لم یشتق
الی الجنة و هی معرفة الله تعالی هر کس طالب بهشت باشند و بهشت طالب او
کما قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الجنة اشوق الی سلمان من سلمان
الی الجنة و این معنی مناسب عرفاست و در هر اسمی که باین اشاره کرده شود
بتوفیق الله تعالی هر کس نصیب بگیرد قد علم کل اناس مشربهم هو الله
الذی لا اله الا هو اوست آن خدای که نیست سزاوار بندگی کردن
مگر او را هر که هر روز هزار بار یا الله بگوید صاحب یقین گردد الاسم الاول
الرحمن اوست بزرگوار بخشش که دشمن و دوست پرورده نعمت عام
و کرم تام اوست هر که بعد از نماز صد بار بگوید غفلت و فراموشی برود الرحیم
آن بسیار بخشش کننده مومنان بدادن ایمان و بهشت جاودان
هر که هر روز صد بار بگوید مشفق و مهربان گردد در نصیب عارف آنست که
بدل و جسم متوجه او گردد و دل را بذکر و تن را بعبادت او مشغول
گرداند و بر بندگان او رحم کند و مظلوم از ظالم و ظالم را از مظلوم باز
دارد و بر عاصیان رو رافت و کان بخشاید و بطریق وعظ و نصیحت ایشان را
براه راست خواند و کلاب رنج ایشان بکشد و حاجت محتاج برآرد الملک
آن پادشاه که دنیا و آخرت ملک و ملک اوست و گردن هر که ملک دار است

وکردن هر که ملک دارد شکسته قهر و غیرت اوست هر که هر روز
بوقت زوال صد بار بگوید روشن دل شود و از فقیری و درویشی بیرون
آید نصیب عارف آنست که ارباب ملک و ملک را عاجز داند و بایشان
التفات ننماید و بعبادت حضرت او روی آرد تا ملوک مجازی خدام
او شوند و بفرمان او روند القدوس پاک و پاکیزه از همه چیزهای ناپاک
و از دریافتن کنه ذات او ساکنان خاک و وطان افلاک عاجزند
هر که هر روز بوقت زوال صد بار بگوید دل او پاک شود نصیب عارف
آنست که دل را پاک سازد از تعلقات بشریه و هواجس نفسیه و وساوس
شیطانیه و ظاهر خود را بمتابعت حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
بیارآید تا در جناب قدس انس یابد و محبوب او گردد که ان الله
یحب التوابین و یحب المتطهرین السلام بی عیب و آفت و بخشنده سلامت
و رساننده سلام باهل کرام در سرای نعیم سلام قولا من رب رحیم
هر که هر روز صد و پانزده بار از دفع بیماری گوید صحت یابد نصیب عارف آنست
که خود را از صفات ذمیمه متخلی و در صفات حمیده متجلی نموده و با
سلامت باهل اسلام اقدام نماید المؤمن امان دهنده مؤمنان بندگان را
از عذاب و آرام دهنده دل دوستان را در روز حساب هر که این
نام را با خود بدارد در دنیا از غارت ظاهر و باطن امان یابد و اعوان

شیطان

شیطان بروی قادر نشوند نصیب عارف آنست که امان دهد اهل حق را
از انکار و سایر خلق را از اغوا و اضرار المهیمن نیک نگاهبان کردار
بندگان از نیک و بد و امان دهنده ترسندگان هر که بعد از غسل
صد بار این نام را بگوید باشراف باطن مشرف گردد نصیب عارف
آنست که نگاهبان اقوال و افعال و احوال خود باشد تا بر حلال
رضای او رود العزیز غالب بر همه چیز که میسر نشود دانند کردن هر که چهل روز
بامداد بگذارد در چهل و یکبار بگوید یا عزیز بهیچ کس در دنیا و آخرت محتاج
نگردد نصیب عارف آنست که بطاعت او در آید و از ذل غفلت او عذر کند
و در کفایت حوائج بسیار کوشد الجبار بزرگوار باصلاح و فلاح آرنده کار
هر که بعد از مسبعات عشر مسبعات یکبار بگوید یا جبار زیر دست ظالمی نگردد نصیب
عارف آنست که نفس خود را و غیر را باصلاح و فلاح دارند المتکبر
آنکه بزرگی و بزرگواری بحقیقت غیر او را نیست هر که در بستر حلال خود
پس از دخول ده بار بگوید یا متکبر فرزند خدا ترس آید نصیب عارف
آنست که خود را حقیر بیند و بعلو همت بلند تماشای دنیا و عقبی جز بعمل الفت
نکند و شیخ ما رحمه الله بسیار میگفتند بلند تماشای جهانی غیرت کاین
شناسم من که دارد الهی : شد اسیری یاس وسلوا الخالق
اندازه دهنده هر چیزی بحکمت هر که این نام را پیوسته بسیار گوید بار ستا

فرشته را بیافریند تا روز قیامت از قبل او عبادت کنند دل گشاینده
این نام را پیوسته روشن بنگرد روی تراب تا روز قیامت در دیوان
نویسد البارئ پدید آرنده آفرینش هر چیز بقدرت هر که در هفته این
نام را صد بار بگوید او را در گور تنها نگذارند المصور نگارنده صورت هر مخلوق
در رحم مادر بی علت هر که عقیم بود روزه دارد عند الافطار بیست و یک بار این اسم را
بخواند و بر آب دمد و دست بر سینه نهد و بخورد و جفت را همچنین کند بفرمان
خدای عز و جل و برکت اسم حق تعالی فرزند نرینه شایسته آرد
نصیب عارف آنست که ازین اسم از مصنوع بصانع انتقال کند و دیگر
بمصنوع اشتغال ننماید تا در وبال نماند الغفار پوشنده گناه هر چند بسیار
باشد هر که بعد از نماز جمعه صد بار بگوید یا غفار اغفر لی ذنوبی از آمرزیدگان
گردد و نصیب عارف آنست که عیبهای خلق می‌پوشد و در فضیحت ایشان نکوشد
القهار شکننده گردن متمردان و بر اندازه رسم ایشان هر که این اسم را
دائم بگوید دوستی دنیا از دل او برود و هر که هر روز صد بار بگوید حاجتش روا
گردد و نصیب عارف آنست که نفس اماره را به تیغ مخالفت نفس و شیطان
و دشمن و ایشان را بقهر از مملکت دل بیرون کند و دیو و فساق را بسیاست
شریعت منکوب گرداند الوهاب بسیار بخشش بی عوض و بسیار کرم بی غرض
هر که بعد از نماز چاشت سر بسجده نهد و هفت بار بگوید مستغنی گردد و اگر حاجت

دوستی دنیا از دل
برود

داشته باشد در جای گشاده ده رکعت برآرد و صد بار بگوید آن حاجت روا شود
نصیب عارف آنست که از وجود بی جمیع حوایج را آنچه تواند کفایت سازد امور
اهل حاجت را الرزاق دهنده روزی جمیع آفریدگان بی طمع نفس
از ایشان هر که در بامداد پیش از وقت صبح در چهار کنج خانه خود در هر
کنجی ده بار یا رزاق بگوید و آغاز آن از رکعت راست کند روی بقبله رزق
از بی‌نیازی خلاص شود این نام است که فرشتگان برکت آن بندگان مستغنی اند
و برکت این نام را نه از خوشه پیدا شود نصیب عارف آنست که حاجت
بر غیر او نبرد و غم روزی نخورد الفتاح حکم کننده میان بندگان و
گشاینده کارهای فرو ماندگان این نام است که گشایش درهای آسمان
و زمین برکت اوست هر که بعد از نماز بامداد دست بر سینه نهد و هفتاد بار
بگوید یا فتاح تیرگی از دل برود نصیب عارف آنست که سعی کند در رفع
ظلم ظالمان و نصرت مظلومان و بر آوردن حاجت بیکسان بلطف
و احسان العلیم دانای آشکار و نهان احوال این جهان و آن جهان
این نام از صفات ذاتست هر که بسیار در دل بگیرد حب حق تعالی
یابد نصیب عارف آنست که تحصیل علوم الهی کرده و با طلب آن نماید و از
مخالفت حضرت او حذر کند که بیداند ولی پسند القابض تنگ گیرنده روزی
بندگان و احوال دل ایشان این نامیست که ملک الموت ارواح

برکت این نام قبض میکنند هر که این نام بر چهل لقمه نان بخواند و چهل روز
بخورد از عذاب گرسنگی ایمن شود الباسط فراخ کننده روزی بندگان
و دل عارفان این نامیست که میکائیل باران ببرکت این نام میفرستد
هر که در سحر که دست بر آورده ده بار بگوید و بر روی مالد هرگز بسوال محتاج نگردد
نصیب عارف آنست که صبر کند در تنگی و شکر کند در فراخی و در قبض جلال
او بیند و در بسط جمال او را مشاهده کند حضرت ما قدس الله سره العزیز
در قبض باستغفار امر میکردند و در بسط بشکر میگفتند رعایت این دو حال
و توقف زمانی است و میفرمودند که درویش باید که بتوقعات التفات نماید
که آن دلیل قبول طاعت نیست باید که دران کوشد که از قبض به
بسط شود تا سر و فی انفسکم افلا تبصرون معلوم و منکشف شود و در خاطر فقیر که
آیت هو الذی جعل اللیل والنهار خلفة لمن اراد شکورا اشارة باین دو
حال میشود پس انشراح صدر در انقباض از و باید دید چنانکه عارف رومی
میفرماید   گر نهان شوی از من همه تاریکی و کفرم   و گر پیدا شوی
بر من مسلمانی جای تو   و بعضی از کبرا گفته اند که قبض و بسط در ولی همچو
وحی است در نبی الخافض پست کننده عاصیان و کافران این نامیست
که ابراهیم خلیل الله و موسی کلیم الله علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام
از دشمنان ببرکت این نام خلاص یافتند هر که بنیت دفع دشمنان هفتاد

هزار

هفتاد هزار بار بگوید کفایت شود الرافع بلند کننده مطیعان و
اهل ایمان از این نامست که همه ملکان ببرکت این نام بملک رسیده اند
و قیام آسمانهای بی ستون ببرکت این نام است هر که صد بار بگوید
یا رافع در نیم شب و یا در نیم روز صبح برگزیده شود نصیب عارف آنست که
بلند کند اولیاء حق را بحضرت و پست کند اعداء او را بقهر و نقمت
المعز عزیز کننده بطاعت و ایمان هر که چهل و یکبار بگوید یا معز هر شب دوشنبه
و جمعه با هیبت شود المذل خوار کننده بکفر و عصیان هر که از ظالمی بترسد
هفتاد و پنج بار بگوید یا مذل بعده سر بسجده کند الهی مرا از فلان امان
ده امان یابد نصیب عارف آنست که عزت از حضرت او جوید با رو در آن
طاعت و خواری از و بیند بارتکاب معصیت و اهل طاعت را عزیز
دارد و اهل معصیت را ذلیل السمیع شنونده او از نهاد گوش و بر آرنده
حاجت هر ملهوف هر که هر روز پنجشنبه بعد از نماز چاشت پانصد بار
یا سمیع گوید و سخن نگوید هر دعای که کند مستجاب شود البصیر بیننده
بچشم این هر دو اسم از صفات ذات است این نامیست که انبیا ببرکت
این نام معراج یافتند و اولیا بعظمت این نام مقرب شدند هر که
باعتقاد درست میان فریضه و سنت جمعه صد بار بگوید یا بصیر مخصوص نظر الهی شود
و محرم اسرار گردد نصیب عارف آنست که مراقب احوال و افعال

و اقوال خود باشد و از مخالفت و اجتناب نماید الحکم حکم کننده
براستی و درستی هر که در نیم شب چندان بگوید که بیخود شود محرم
اسرار شود نصیب عارف آنست که رضا دهد بقضا و بکوشد حکم او را
قبول کند بدل و جان و دور باشد از اسم باطل اهل طغیان العدل
نیک داد دهنده هر که در شب جمعه بر بیست لقمه نان بنویسد و بخورد جمله
خلایق او مسخر او شود نصیب عارف آنست که رضا دهد بقضا و بکوشد
در اظهار سداد و داد و نیک خلق جمله را مسخر گرداند اللطیف
دانا بکارهای پنهان و رساننده نیکی به بندگان هر که را دشواری پیش آید
بعد از تحیت وضو صد بار بگوید یا لطیف بهم او کفایت شود نصیب عارف
آنست که باطن خود را پاک گرداند از رذایل و نیکی کند بر احاد
و اکابر الخبیر آگاه بر همه چیزها و خبر کننده بآن هر که نفس بدخوی گرفتار
آمده باشد این نام بسیار گوید خلاص شود و اسرار از مهمات دریابد
نتواند گفت یا غریبی را مونس نباشد یا دختری را بخت گشاده نبود
یا بیماری صحت نیابد بعد از تحیت وضو صد بار بگوید کفایت شود نصیب عارف
آنست که حذر کنند از عصیان تا در نماند در خسران الحلیم بردبار
و درگذارنده و فرصت دهنده بر گردار هر که کشت بکارد و یا نهال نشاند
این نام بخواند نصیب عارف آنست که از غضب دور باشد و خشم را فرو

فرو خورد و در انتقام کشیدن تعجیل نکند العظیم بزرگی بی شریک
که عقل نیابد کنه او را هر که بدل بسیار گوید یا عظیم در همه خلق عزیز
گردد نصیب عارف آنست که خود را ذلیل و حقیر بیند و کبریای حضرت
بی نهایت تصور کند الغفور نیک پوشنده گناه بکردار و آمرزنده
گناهکار هر که بسیار گوید یا غفور سیاهی از دل او برود و اگر حمی
و یا تپ یا دردسری یا اندوهی پیش آید بر پاره کاغذ بنویسد و
سه باره بر پاره کاغذ شفا یابد نصیب عارف آنست که از گناهکار درگذرد
و بعفو بی نهایت حضرت حق امیدوار [illegible]
عذر از جمله گناه آمده باشد الشکور جزا دهنده نیکو کار بیش از کار
و بیش از انتظار نصیب عارف آنست که شکر خدای آرد و صدقه و نفقه
از و فرو نگذارد هر که چشم تاریک شود چهل و یکبار یا شکور گوید و دست
بر چشم بمالد شفا یابد العلی برتر از آنکه ذات او را چنانکه اوست
جز او کسی نداند هر که این اسم پیوسته بخواند یا بر خود دارد اگر فقیر بود
غنی گردد و اگر غریب باشد با مقصود بوطن باز رسد نصیب عارف
آنست که نفس خود را از انقیاد فرمانهای او فرار کند الکبیر بزرگی از ملک
و ملکوت و جبروت این نامیست که همه مخلوقات باین مقهور او باشند
نصیب عارف آنست که کبریای و عظمت را مخصوص حضرت او داند

نیستی و سکنت را نصیب خود شناسد الحفیظ نیک نگاه دارنده
بندگان در لیال و ایام و اعمال ایشان از هر جزای در روز قیامت
این نامیست که نوح به برکت این نام از طوفان خلاص یافت هر کرا
ترسی باشد از آب و آتش و دیو و غیر آن و از نظر بر عورت نامحرم
این نام بنویسد و در بازو بندد ایمن شود نصیب عارف آنست که نگاه
دارد خود را از هوای نفس و شهوت و غضب و صولت در لهمات المقیت
آفریننده قوتها و قوتها هر که صبر نتواند کرد در معصیت و اخوان یا بچه گریان
دارد این نام را هفت بار بر کوزه خالی بخواند و پر آب کند و بخورد
کفایت شود اگر روزه دار را بیم هلاکت بود این نام را بر گل بخواند
و گل بوی کند قوت یابد و روزه تواند داشت نصیب عارف آنست که نفع
رساند به نفوس خلایق به بذل طعام و ارواح ایشان بارشاد فنای دوا
سلام الحسیب بسنده بندگان درین جهان و در آن جهان و
نیک حساب کننده ایشان هر کرا ترسی بود از کسی در صبح و شام
هر روز هفته هفت بار بگوید حسبی الله یا هفتاد بار الحسیب گوید بگذارد
کفایت شود باید که از پنجشنبه آغاز کنند نصیب عارف آنست که در کفایت
مهمات خلق سعی بلیغ نماید و حساب خود بکند پیش از روز حساب
و تدبیر آن بکند بتوبه و ادای حقوق با ارباب گناه و قوت علیه الاشاره

حاسبوا

حاسبوا قبل ان تحاسبوا و بسرا بعد از نماز دیگر هر روز بی حساب فور اشتغال کنی و نمودار الجلیل
بزرگوار که دلهای طالبان را بگذارد به مکاشفه جلال و باز بنوازد بمطالعه جمال
هر کسی بزرگی خواهد در میان خلق باید که این نام را بمشک و زعفران بنویسد
و بخور در میان خلق بزرگ گردد نصیب عارف آنست که سعی کند تا مظهر
هر دو صفت گردد حضرت خواجه بهاء الحق والدین میفرمودند که مرشد باید
که مسترشد را به هر دو صفت تربیت نماید تا جمال او را جلال و جلال او را
جمال باشد و از حضرت خلیفه خواجه علاء الدین عطار علیه الرحمه من الجبار
سماع دارم میگفتند اگر جلالش نبودی جمالش جهان را بسوختی و اگر
جلالش نبودی جمالش جهان را بر افروختی الکریم آنکه بدهد بی سوال
چندانکه بخود در وهم و خیال و بردارد از عاصی عذاب و نکال هر که
در حالت خواب رفتن یا کریم گوید تا در خواب شود فرشتگان
دعا کنند و بگویند اکرمک الله در جهان مکرم شود امیر المؤمنین علی
کرم الله وجهه دائم این اسم را گفتی بدین جهت مکرم او را شد
نصیب عارف آنست که عطا دهد بی منت و در گذرد با قدرت الرقیب
نگاهبان باطن بندگان و ظاهر ایشان هر که این نام را هفت بار
بخواند و بر مال و اهل خود بدمد سلامت ماند نصیب عارف آنست که نگاه دارد
دل را از وسواس شیطان و نفس اماره را از عصیان المجیب جواب دهنده

خواهنده‌گان و بخشندگان خود ببرکت این نام اسمعیل علی نبینا و
علیه الصلوة والسلام از کار و خلاصی یافت نصیب عارف آنست که
فرمان حضرت او را قبول کند بدل و جان تا مشرف شود بیافتن مراد
و هر دو جهان الواسع فراخ کننده همه چیزها بعلم قدیم و دهنده
نعمتهای عظیم هر کرا بر چیزی قناعت و کفایت نشود این نام را بسیار
بگوید قناعت و کفایت حاصل شود نصیب عارف آنست که بهره چه سعی کند
در فراخی انعام بر خواص و عوام کلیم سعی نماید و در کار و در گفتار هر کرا
کار بر وی مشکل شود و پیش آید بسیار گوید یا حکیم کفایت شود نصیب عارف آنست
که هر چیزی که بیند و داند همه را بموجب حکمت او اعتقاد کند اگرچه
بکنه حکمت او نرسد ربنا ما خلقت هذا باطلا خوانند   هر آن نقشی
که در عالم نهادیم   تو فرما بین که ما زیبا نهادیم الودود دوست دارنده
نیکی و خلق دوست دارنده بحق از برای دوستی میان زن و شوهر
هزار و یکبار بخواند بر چیزی و بخورند دوست یکدیگر شوند نصیب عارف
آنست که حضرت او را دوست دارد و سعی بدوستان او رساند
المجید بزرگوار و سزاوار همه بزرگیها و دهنده همه نیکیها هر کرا پیسی
و فوره باشد در ایام بیض روزه دارد و در وقت افطار بسیار
گوید المجید صحت یابد نصیب عارف آنست که بزرگی از سر نهد و با خلق خدا

رساند

رسانند الباعث زنده کننده تن مردمان بروح و دل عشاق بنفحات روح
نصیب عارف آنست که در تدبیر معاش و استعداد آن سعی نماید و دلهای مرده را
بارشاد و سخن زنده کند هر که در وقت خواب رفتن دست بر سینه نهد
و صد بار بگوید دل مرده او زنده شود الشهید گواه است بر بندگان و
دانا بر احوال ایشان هر کرا فرزند نافرمان باشد در سحرگاه روی سوی آسمان
کند و بیست و یکبار یا شهید گوید فرمان بردار شود نصیب عارف آنست که
از معاصی احتراز نماید و در حق پرستی مراقبت کند الحق راست و درست
هستی و سزاوار بندگی این اسم از صفات ذاتست هر کرا چیزی
گم شود بر چهار گوشه کاغذ این نام را بنویسد و در میان آن نام بنویسد
و در نیم شب بر دست نهد و بسوی آسمان نظر کند یافته شود نصیب عارف
آنست که حضرت او را بعزت و بقا و غیر او را بعجز و فنا اعتقاد کند
و متوجه گردد و جز او را مجاز داند با یمان حقیقی موصوف گردد الوکیل
کارگذار آنکه کارها با وگذارند و نگاهدار آنکه خود را با او سپارند در ترسها
این نام را ورد خود سازد نصیب عارف آنست که خود را تسلیم او نماید
و تفویض امور با و کند و طمع از غیر او ندارد القوی خداوند توانا
هر کرا دشمن قوی باشد و تدبیر آن نداند هزار و یک غلوله خمیر از
آرد کنند و بر هر غلوله یکبار بگوید یا قوی آنرا پیش مرغان اندازد

و بدان نیت دفع آن دشمن کند حق تعالی آن دشمن را مقهور گرداند المتین
استوار بی همتا این هر دو اسم از صفات ذات است هر که را طفلی بود که او
شیر باز کرده بود و آن طفل صبر نتواند کرد یا مادرش را شیر نباشد این
اسم را بنویسد بر نان و آن طفل را دهد تا بخورد و یا مادرش بخورد شیر
زیاده شود و آن طفل از شیر باز ایستد و علما بر خورد نصیب عارف آنست
که خود را ضعیف و عاجز داند و نحیف بیند و قوت و قدرت از وجود الولی
دوستدار نیکان و یاری کننده دوستان هر که را زنی و کنیزکی بهم دید
چشم باشد و نگاه نتواند داشت در وقت دخول این اسم را ورد
خود سازد و از کار بد باز آید نصیب عارف آنست که سعی نماید که حضرت او را
دوست دارد و در یاری کردن دوستان او دقیقه فرو گذاشت نکند و الا ... را
بر دین دارد و دیده را بر دوست دارد الحمید ستوده کرده شده بهر شکلی
بر زبان همه اشیا هر که زبان بی فرمان باشد و از فحش نگاه نتواند داشت
این نام را در آبگینه بنویسد و اسم در نجا آب بخورد امان یابد نصیب عارف
آنست که در کسب صفات حمیده و از اثر صفات ذمیمه سعی نماید المحصی
دانا بر همه شمار و توانا همه کردارها هر که ایمن حساب و عذاب قیامت باشد
هر شب جمعه هزار بار بخواند حساب قیامت برای آسان شود نصیب عارف
آنست که نعمتهای ظاهری و باطنی را شمرده و شکر آن بقدر طاقت بگزارد المبدئ

آغاز

[illegible]

[illegible]

آغاز نهنده هستی همه است گویند هر زنی را که حامل باشد و از سقوط طفلی
ترسد یا حمل در بماند باید که بر سجده گاه شود و این اسم بخواند و انگشت گرد
بر گرد شکم بگرداند باری تعالی نگاهدارد المعید باز گرداننده همه نیست شدها
بعد از نیست شدن هر که را غایبی باشد در چهار گوشه خانه این نام را بخواند
هفتاد بار هنگام که خلق خفته باشد و در هر گوشه خانه بعد از آن نام غایب را
بگوید یا معید فلان را باز رسان بعد هفت روز باز آید نصیب عارف آنست
که بملاحظه این دو اسم تدبیر احوال معاد را بر معاش ترجیح دهد المحیی
زنده کننده تنها بقضای ترک دجالها با فتیار کفر و عصیان هر که با نفس
اماره بر نمی آید هنگام خواب دست بر سینه نهد و این نام را بگوید از خواب
شود مطیع او گردد نصیب عارف آنست که باستفاضه فیض الحی دل را
زنده دارد با مانت فضائل نسیمه سعی نماید تا تائیدات الهی و جذبات
نیوی دل مرده را زنده کند و مملکت سینه مسخر شد نظر قهاری از
ماسوی حضرت او خالی شود الحی زنده که بجان او را حاجت نیست
و از مرگ آفت نی نصیب عارف آنست که زنده شود بایمان حقیقی و
علم لدنی القیوم بیک پاینده همیشه و دارنده ملک بی اندیشه القائم
بذاته لا بغیره هر که این نام را در سحرگاه بلند بخواند مستقر و الا شود
نصیب عارف آنست که از غیر او اعراض کند و در جمیع اوقات توجه تمام

[illegible]

بر وجه مخصوص بحضرت او کنند و باستقامت تیسیر نام او در ماند کانرا
باستقامت برساند الواجد توانگر و توانا و خواهنده و یابنده هر چه خواهد
بزای من الواجدان هر که این نام بهنگام طعام خوردن بهر لقمه بگوید
شکم او پر نور شود نصیب عارف آنست که خود را محتاج و مقهور داند الماجد
سزاوار بخداوندی و بزرگی و بزرگواری هر که این نام را بسیار گوید
چنانچه بیهوش گردد انوار الهی در دل او پیدا شود نصیب عارف آنست
که خود را ذلیل و حقیر شناسد الواحد یکی بذات خویش بعید دیدن هر کرا در دل
هراس بود هزار و یکبار بخواند هراس از دل او برود الاحد یگانه از صفات
خود بعد هر که این نام هزار بار بگوید در وقت تنهائی ملائکه را معاینه کند نصیب
عارف آنست که توحید را اختیار کند علی حسب مرتبه تقلیدی و برهانی و شهودی الصمد
دهنده حاجت که او را هیچ حاجت نیست هر که سحرگاه سر بسجده نهد و نیم
شب صد و یازده بار این اسم را بخواند صادق گردد نصیب عارف آنست
که بداند که غیر حضرت او مقصود و ملجا نیست القادر توانا بر همه چیز هر که
خصم خود را غالب داند در آب بخواند در وقت طهارت کردن بر خصم
قادر گردد المقتدر نیک توانا بر اشیا هر که این اسم را بسیار
بخواند از خواب غفلت بیدار گردد نصیب عارف آنست که بداند که
توانائی بتحقیق غیر حضرة او نیست و خود را و غیر را قدرت او بیند المقدم

پیش کننده مطیعان هر که در معرکه یا جائی خوف این نام را بخواند
یا بر خود دارد ره هیچ نکبتی باو نرسد المؤخر پس کننده عاصیان هر که
این نام را هر روز صد بار بگوید بدون حق دل او قرار نگیرد نصیب عارف
آنست که عزت و حرمت از و بیند باوردن طاعت و مذلت و خواری
از و شناسد بارتکاب معاصی الاول آنکه همیشه بود و او را ابتدا نی
هر کرا آرزوی فرزند یا غائب یا مرادی چهل شب جمعه هزار بار این اسم
بخواند مرادات او مهیا گردد الآخر آنکه همیشه باشد و بود و او را
نهایت نی هر که بعد از نماز اشراق این نام را پانصد بار بخواند چشم او
منور گردد نصیب عارف آنست که بفنا و بقا همه اشیا او را بیند نه بجز او
الکل یعود الظاهر آشکارا بدلیلها در زمین و آسمانها بذات خود که کنه او را
نتوان یافت بعقل و گمان نصیب عارف آنست که در جمیع ذرات وجود
او بیند و غیب در مخلوقات باور اند الباطن پنهان بذات خود که کنه او را
در نتوان یافت بعقل و گمان هر که این نام را روز شنبه بلکه هر روز شصت بار
بخواند در باطن او اسرار الهی پیدا شود الوالی جهاندار بحق هر که خواهد
که خانه او یا خانه غیر او خراب نشود بباران و آفتی دیگر این نام را
بر کوزه که آب نرسیده باشد بنویسد و آب در کوزه کنند و آن آب را
در چهار گوشه خانه بریزد سلامت ماند المتعالی دور تر از پندار

و گفتار خلق هر زنی که در ایام حیض این نام را ورد خود سازد
دوشیزه گردد المتکبر هنگام هر که طفلی بوده بار این نام را بر زبان
راند و آن طفل را بخدا تعالی حواله کند ببلاغت رسد نصیب عارف آنست
که بخلق احسان کند بخیر تواند التواب قبول کننده توبه گناهکاران هر که
بعد از نماز چاشت سیصد و شصت بار این نام بر زبان راند قبول توبه
یابد نصیب عارف آنست که عذر بدکردار قبول کند و به بسیاری گناه از
رحمت نومید نشود المنتقم عقوبت کننده عاصیان و کافران و دشمنان
و دوستان هر که بر جفای دشمن صبر تواند کرد این نام را مداومت نماید
باندک وقتی دشمنان او مقهور شوند نصیب عارف آنست که جهاد اصغر و اکبر
قیام نماید العفو پاک کننده از گناهان هر که او را از بسیاری گناه
ناامیدی حاصل آید این نام را بسیار گوید امیدوار گردد بمراد برسد
نصیب عارف آنست که تواند عفو کند از بدکاران و زیردستان الرئوف
نیک مهربان بر بندگان هر که خواهد که خلاص گرداند مظلوم را از ظالم
باید که یازده بار بخواند بعد از آن شفاعت کند قبول گردد نصیب عارف
آنست که بشفقت و عنایت نظر کند بجمیع خلق مالک الملک ملک دار ملک
بخش که دنیا را بدشمنان داد و ملک آخرت بدوستان نهاد این نام را
دائم بگوید توانگر گردد نصیب عارف آنست که دنیا و عقبی از وجود دید ذو الجلال

والاکرام آن خداوندی که بزرگی و بزرگواری ویراست درین اشارت
بصفات ثبوتی و سلبی المقسط داد دهنده بحق هر که از وسوسه شیطان
ایمن نتواند بود این نام را ورد خود سازد پیوسته بخواند از وسوسه
شیطان ایمن شود نصیب عارف آنست که راستی را شعار خود سازد
الجامع جمع کننده جمیع خلق در روز جزا هر که خواهد که اتباع او جمع باشند
روز یکشنبه وقت چاشت روی سوی آسمان کند و انگشتان را در دست
یکان یکان بهر نامی عقد کند تا ده شود در مدت نزدیک همه جمع شوند
نصیب عارف آنست که استعداد کند بجمع کل از بهر عقبی الغنی توانگر کننده
هر درویش بی زحمت و تشویش هر که ببلا گرفتار شود این اسم را
بخواند و بر راست بدمد و بر اعضای خود فرود آرد مرادش حاصل آید
نصیب عارف آنست که طمع از غیر او بردارد و همه را بجز حضرت حق فقیر
داند المغنی بی نیاز کننده در بندگان از خلایق و کفایت کننده آفات
و حوائج هر که خواهد که از خلق بی نیاز گردد این نام را روز جمعه
ورد خود سازد بسیار بگوید تا سزاواری از وی دور شود نصیب عارف
آنست که از وجود عطا و بد و گریزد از بلا الضار آنکه زیان نهاد
هر که خود را در مقامی بیند در ادبیت حقیقت یا مجاز این نام را اثر شب
لایام مضی صد بار بخواند مستقیم گردد در مقام قرب یابد النافع آنکه

سوره‌ها او رهبه هرکه در سفر هر روز چهل بار بخواند از غرق شدن کشتی و تلف
شدن ایمن گردد و اگر در میان دشمنان باشد هیچ گزندی بدو نرسد
نصیب عارف آنست که نفع و ضرر از او داند و از اسباب رنجوی اعراض
نماید و چون خلیل بر آتش رود نسوزد و چون کلیم در آب رود غرق
نشود النور جهان آرای و دلگشای هرکه سوره نور در شبهای جمعه هفت بار
ختم کند و هزار و یک بار این نام بخواند در دل او نوری پیدا آید
نصیب عارف آنست که نور حضور دل در طاعت او جوید الهادی
آنکه راه راست نماید هرکه سوی آسمان نظر کند و دو دست بر دارد
این نام بسیار گوید و دست بر روی و چشم مالد مرتبهٔ اهل معرفت
یابد نصیب عارف آنست که بعلم و ارشاد جاهلان را راه نماید البدیع
نو کننده آرایش زمین و آسمان و دلها مومنان بنور الیقین هر کرا
مهمی پیش آید اعتقاد بار بگوید یا بدیع السموات و الارض فرج یابد نصیب
عارف آنست که جمله حسنها و جمالها از او داند و خلق از جمال حسن
جمال او شناسد بخالق متوجه گردد تا در عذاب نماند الباقی
آنکه هستی او را فنا نیست هرکه هر شب جمعه این نام را صد بار بگوید جمیع
اعمال او مقبول شود نصیب عارف آنست که او را دوست دارد و دل
از غیر او بر دارد تا با او باقی و از غیر او فانی شود الوارث آنکه همه

خلق

خلق ملکها و ملکها با و گذارند هرکه هر روز صد بار بگوید این نام را
پیش از بر آمدن آفتاب تن او در زندگی درد و گیتی نرسد
نصیب عارف آنست که چیزی را ملک و ملک خود نداند و همه را بدست
خود عاریت شناسد الرشید آنکه راه راست نماید هرکه تدبیر کار خود
نداند میان نماز شام و خفتن هزار بار این نام بگوید تدبیر کار خود
یابد نصیب عارف آنست که رشد و سداد از او جوید الصبور باز دارنده
عذاب از بندگان که گناهکار شده هر که را رنجی و مشقتی پیش آید
سی و سه بار این نام را بگوید اطمینان باطن یابد نصیب عارف آنست
که در کارها صبر کند و در تعذیب گناهکاران تعجیل ننماید بس کنند
و هو السمیع العلیم آنکه نیست نهند او هیچ چیزی و اوست شنونده
آوازها نه بگوش و بیننده همه چیزها نه بچشم و این کلام نفی اعتقاد
اهل تشبیه و تعطیل است والله سبحانه اعلم بالصواب تم تمام شد

رساله فی التصوف و در بیان مکاشفات
کتب ... الارواح

بسم الله الرحمن الرحیم

بنام خالق الوان عالم که صبا نی را شاید در عالم الحمد لله سپاس و ستایش مر خدای را
عز و جل برهان رب العالمین که پروردگار عالمیانست از آدم و جن و غیره علی کل حال
بر هر وقت و فی کل حین در هر زمان و اوان اما در میان حال و حین فرق
تمامست چونکه حال تعلق باولیا دارد و حین الحاق بجمیع عالم و در حال گنجایش
هیچکس نیست الا اولیا را امانه همیشه شاهد برین مقالست گفته شیخ بزرگوار
شیخ سعدی شیرازی قدس الله تعالی سره   سرانند هرگز نکرد از خورش
ولیکن نه هر وقت بازست گوش - و نیز برین حدیث مشتری فلک رسالت
و سهیل یمن نبوت گواهست لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب
ولا نبی مرسل و نه گفت علی الدوام چرا که این حالست و حال همیشه نباشد
والصلوة والسلام علی رسوله محمد و آله اجمعین درود و سلام بی بر رسول او
که بزرگوار رفیع المقدار صدرنشین چهار بالش شریعت و نام شریف او محمد
مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم بر اولاد او و بر یاران او که از اصحاب

کبت

ایمان و عنوان صحیفه اسلام اند و بر همه از تابعان و مریدان و امثال ان
و مقران بکلمه اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله اوبار
حال سیدنا نیکو پیش روی ما و مولانا و خداوند ما و صاحب ما شیخ الاقطاب
شیخ بزرگ والامام الاکمل امامی که کاملترست مرشد الانام که ارشاد
کننده خلقست براه معرفت فی الایام بین الامم والاسلام در زمان خود
سلالة النبوة که نطفه پیغمبرست یعنی اولاد رسول الله صلی الله علیه وسلم
و خلاصة المصطفی یعنی برگزیده از اولاد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم و علی آله
واصحابه و احیاء محیی السنة که زنده کننده سنتست یعنی طریق معرفت و روش شناخت حق
حق جل و علا ماحی البدعة محو کننده و نابود کننده بدعتست رکن الحق
والدین ستون استوار محکم بر پایست حق و دین است حسین ابن عالم
اسم شریف آن پیر بزرگ سرشته نور عنصر لطیفست حسین و نام پدر
عزیزش عالم ابی الحسن کنیت اوست الحسینی یعنی از سادات عظام
حسینی است و از اولاد امیر المومنین ابی الحسن و ابی عبدالله الحسین
قدس الله سره پاک دارد از طغیان و گمراهی روح شریف این را
و اوصل الینا فتوحه و واصل گرداند و برساند خدای تعالی تحفه او یعنی نصیب
از کتب معرفت او و با ما آشنا سازد ما را بعلم تاویله الا الله و نیز اند
تفسیر و تاویل این نکو خدای تعالی که بزرگی خود دهنده حقیقت هر چیزیست

اثبات و نفی او بی تشبیه و تعطیل نیست بغیر او کس نداند و ما یعلم تاویله
هست بر این گواه سبحانک تبت الیک پاکیست ترا باز گشتم من بسوی تو حالع
لا احصی ثناء علیک نمیتوانم شمرد سپاس و ستایش او قل اللهم مالک
بگوای پروردگار خداوند کل شیء مالک هر چیز هلاک شونده الکبریاء
ردای بزرگی چادر من است لا یسعنی گنجایش ندارد مرا ارضی و سمائی
بین الاصبعین میان دو انگشت رحمت ان او فسرده است دانستم من
که شناخته شود مرا نبی بعثت النبی صلی الله علیه و آله و سلم گفت بنیاد
آدم بین الماء و الطین بودم من خبر کننده وقتی که آدم صفی میان
آب و گل بود و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین نفرستادیم ترا مگر از
برای خوبی و رهبری و سرفرازی و نیکنامی و سرانجامی عالم و عالمیان و نیکی
و ما ینطق عن الهوی و نگوید سخن از هوس رنجیان یا از دنیا سبحان الذی
اسری پاکیست مر خدای تعالی را که سیر کنانید بنده خود را انا سید
ولد آدم منم مهتر پیش روا از اولاد آدم صفی علیه السلام و علمک ما لم تکن تعلم
را نا کرد الله تعالی ترا چیزی را که نبودی تو دانا پاک چیز یعنی بر حقیقت
کار هر واقف کرد که نبودی واقف بر آن ابیت عند ربی شب کردم نزد رب
خود و انجا خوردم و آشامیدم و لا ینام قلبی خواب نمیکرد دل من لعمرک
سوگند است بر عمر تو عفا الله عنک عفو کرده است خدای تعالی از شما واللیل

اذا

اذا یغشی سوگند است بشب وقتی که تاریک شود و النهار اذا تجلی سوگند است
بروز وقتی که روشن شود اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم یاران
من مانند ستارهاانند کسی که باینها اقتدی و پیروی روی نمود در رجوع
آورد او راه یافت بانیها رضوان الله تعالی علیهم اجمعین راضی باد خدا
از همه قد افلح المؤمنین بتحقیق نجات یافتند مسلمانان ان جندنا لهم
الغالبون بتحقیق لشکر ما بر ایشان غالب است اول و ما للشعرا
و رب الارباب چیست مر خاک را او پروردگار پروردگاران را
اتجعل فیها من یفسد فیها ایا میگردانی در این زمین خلیفه آنکسی را که
فساد میکند در آن فلولا که ما عرفنا الهوی و لولا الهوی و ما عرفناکم
اگر نبودی شناسایان مانی شناختیم محبت را و اگر محبت نبودی نشناختیم
شما را الموی لمن کان لیس فی عمره نفس خوبیست مر کسی را که نباشد
مر او را در زندگانی یکدمی یعنی در معرفت در تن گماشته اقعلکم رسیدار
باد ما شما الی بلد بسوی شهری که شهر معرفت حق باشد لم تکونوا
بالغیه الا بشق الانفس نمی باشید شما رسنده مگر بمشقت نفسها یعنی
حالی که هلاک کرد نفس را میر یعرفت ثلة من الاولین گروه
از پیشینیان در بهشت خواهند بود و قلیل من الآخرین و اندکی از
پسینیان یعنی مردمانی که در آخر عهد اند ایشان اندک داخل میشوند

اتانی هوا قبل ان اعرف الهوی آمد با محبت محبوب پیش از آنکه بشناسم من
محبت را فصادف قلبا خالیا فتمکنا پس چو یافت دل من تهی از محبت
پس قرار گرفت در آن محبوب و محبوب او دوست داشت ایشان را و ایشان
دوست داشتند او را انی لهو الا القوم لا یکادون یفقهون حدیثا پس
چیست این قوم را که قریب نیست که بدانند گفتار را
و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة میندازند خود را بدستهای خود بسوی هلاکت
ایها الناس لا تنافقوا لن تنالوا البر حتی تنفقوا ای مردمان نفاق
مکنید هرگز نرسید بنیکی را تا که نفقه بکنید و کانت بالعراق بود در شهر عراق
لنا لیال ما را شبها سرقناهن من ایدی الزمان دزدیده بودیم آنرا
از دستهای زمانه جعلناهن گردانیده بودیم آنها را تاریخ اللیالی تاریخ
شبها و عنوان المسرة و الامان که سرنامه خوشی و امان بودند یا لیتنی
کنت معهم فافوز فوزا عظیما کاشکی من بودم با ایشان پس رستگار شوم
من رستگاری بزرگ اذا اشتغل الاله بون ملکه وقتی که باز گردد خداوند
غافلان از تو بواسطه شغلها و خود حیلت اشتغال ملک یا منتهی شغلی
میکرد از شغل خود را در تو که تو نهایت شغل هایی یا قربت قریب شد
عن ناظری بر چشمهای من تلک الخیام ان فیها علی اسکانها منی سلامی موحد ملایکه
و بر ساکنان آن خیمه از من سلام باد الله یعلم ان النفس قد

میداند تحقیق نفس ضایع و خراب میشود شوقا الیک از جهت اشتیاق
که تو دارد و لکن با این همه که خراب شده است هنوز امید به تو نظر
نظر میدارد ز من از تو باشد سؤالی این آنکه جای سؤال منی و یا ایها
ای آنکه جای امید منی یا اشتهی الی من الدنیا و ما فیها خوشتر بی آنده
امر بوی من از دنیا و از آن چیزی که در دنیاست ما هذا الامر الا
بذل الروح نیست این کار یعنی معرفت که کار خانه عشق است مگر
بخرج روح این عبارت از نابود ساختن خصم نفسانیت است لا
لاهل الروح نیست مر اهل راحت و فراغت را ارحم بقیة نفس
ملک رحمت بکن باقی نفس را از خود قد بلغت قبل الممات تحقیق
خراب میشود نفس من پیش از مردن پس رحمت بکن فهذا آخر الرمق
پس این آخر رمق است بمردن قریب شده ام لا خرجن من الدنیا
هر آینه خروج میکنم نم اعضا خود را از دنیا و حبکم من الجوارح
و محبت شما در میان اندامهاست لم یشعر به احد که ظاهر نگردد اندر او را
هیچ احدی و فرق یعنی نیست که هیچ یکی از ایشان بر آن گفتند واقف
بر اسرار الله نیست ارجعی الی ربک راضیة مرضیة رجوع بکنید بسوی
پروردگار خود بحالی که راضی باشی و ترا راضی کرده باشند فمنهم
من آمن و منهم من کفر و ما آمن معه الا قلیل بعضی از قوم نوح ایمان آوردند

گر ایمان آورده اند بعضی آنها شد که کفر کرده اند و ضیا ورزند ایمان
با نوح مگر اندکی از ایشان سیوم بر انهم عشقوا المعاذ لوا لکنهم
عز لوا و ما عشقوا اگر بو رند اینها عاشقان ملامت نمیکردند مرا لیکن اینها
ملامت کنند پس عاشق نیستند اجد الملامة فی هواک یا نعم من ملامت را
در محبت تو لذیذه پس لذیذه حبا لذکرک دوستی برای ذکر تو فلیلمنی
اللوم پس گو ملامت بکند مرا ملامت کننده ما هذا الا بشر مثلکم یرید
ان یتفضل علیکم نیست مگر آدمی مانند شما اراده میکند که خود را فاضل
بگیرد بر شما لا تحملنا ما لا طاقة لنا به بار منهید مرا ان باری که طاقة نداریم
ما آن باری یعنی برداشتن آن بار ارجعوا ورائکم فالتمسوا نورا بگردید
پشتها خود را بعد از ان التماس کنید روشنائی را چهارم
الصبح یعلم ما تبکی العیون بها صبح میداند چیزی را که گریه میکنند چشمها
بآن فاسأل الکاس پس نشانه نسیمهای او عن مدمع الباکی از اشک
گریه کننده عهدیها بالرمل قد نقضت کذلک ینقض ما یبقی علی الرمل
بمانست او را بریک تحقیق آنرا شکست همچو بر نجابت شکسته میشود چیزی
که بنا کرده می شود بر ریک پنجم حتی یاتی وعد الله ان الله
لا یخلف المیعاد تا آنکه بیاید دعوه خدا تعالی خلاف نمیکند وعدها خود را
لو لا الضنا لجحدت وجدی اگر نبودی لاغری هر آینه انکار میکردم کشش من

بهم

بهم که از برای شماست رکن نحولی یا لغراس شهید لیکن لاغری با تشنگی
ت هست و لقد عهدنا الی بنی آدم من قبل هر آینه وعده کرده ام
ما بسوی آدم پیش ازین ششم الواحد یکفیک من الکل
یکی پس است ترا از بسیار و الکل لا یکفیک من الواحد و بسیار را
پس نیست از یکی رب واحد یعبد الغالب یکی برابر سور بهزار
هفتم قوم همومهم بالله قومیست که قصدهای ایشان بخدا است
قد علقت تحقیق معلق شده است قصدهای ایشان بر مشیت الهی فما
لهم همم پس مرایشان را نیست همتها تسمو الی احد که منسوب است
بایشان احدی لا یرهق وجوههم قتر و لا ذلة نرسیند بر روی یاد
ایشان غبار و خواری یریدون وجهه اراده میکنند ذات او را
انما نحن فتنة فلا تکفر مگر ما آزمائیم پس کافر مشو زید لاف الحجر
چراغ اهید بهشت را گفت الجار ثم الدار او لا همسایه بعد از ان خانه
من تقرب الی شبرا کسی که نزدیک شود بمن یک بدست نزدیک بت
الیه ذراعا نزدیک میشویم باو یک گز یحبهم دوست میدارد ایشانرا
و یحبونه دوست میدارند او را ایشان هشتم متفق اللفظ و المعنی
اتفاق در لفظ و معنی هل اتی ایا آمد لا فتی نیست جوانی اسد الله
شیر خدای تعالی ترک ما یشغلک عن الله ترک آن چیز که ترا مشغول

دارد از خدا تعالی الذین یسایر به ر دنیا یک روز نیست ولنا فیه صوم
و ما را دران روزه نهم انا سائل عن سلمی منم سوال کننده از سلمی
که محبوبه بود فهل من مخبر آیا هست کسی از خبر دهنده بگوید از علم بها که باشد
دیر اخبری از و یعنی از احوال سلمی این منزل که کجا نزول میکند جواب سوال
لا والله ما فی الدار من مخبر نیست قسم بخدا تعالی در دنیا و آخرت
از و خبر دهنده انا ارسلناک شاهدا بدرستی فرستادیم ترا یا رسول الله
گواه کرده ارسل رسوله بالهدی فرستاده است خدا تعالی خبر دهنده خود را
از برای راه راست نمودن هذا اقرب العهد من ربی این نزدیک است
بزبان از پروردگار من خبرونی عن العتیق خبر اخبر دهید مرا از آزاد
خبر داده فی انهم بالعتیق از رب عهد را بدرستی ایشان باز از نزدیک است
وعده انا اول المومنین منم سابق برین مومنان و ما کان لبشر
نیز د هیچ آدمی را انک ان یکلمه الله که سخن گوید خدا تعالی و تبارک
با و الا وحیا او من وراء حجاب مگر بسبب وحی یا از پس پرده
ان الذین سبقت لهم منا الحسنی بدرستی کسانی که پیش رستی گرفته اند
مر ایشان زلت بهره از نیکوی اولئک لهم الا مسعد و ما لهم لهتدون ان
گروه مر ایشان زلت است امن و ایشان راه یافته کان ان سعیه سوف یری
تحقیق سعی آدمی زود دیده می شود ما یبدل القول لدی بدل کرده نمی شود

قول

قول نزد من لا یفقهون عنبری کسی نشناسد ایشانرا خبر من کل حزب بما لدیهم
فرحون هر گروهی با آنچه نزد ایشانست فرحم و شادند قد علم کل اناس
مشربهم تحقیق دانسته است هر آدمی جای شرب خود
یاد از ایام کان الله ولم یکن معه شیء بود خدا تعالی و نبود با او هیچ
چیز کل شیء هالک الا وجهه هر چیزی هلاک شونده است مگر ذات باری تعالی
کل یوم هو فی شان هر روز خدا تعالی در کاریست لله الامر من
قبل ومن بعد مر خدا تعالی راست فرمان پیش از هر چیزی و پس
از هر چیزی هو الله فی السموات وفی الارض اوست خدای تعالی در آسمانها
و زمین و ورای ایشان الا انه بکل شیء محیط آگاه باش بدرستی خدای تعالی
بر هر چیزی محیط است هو الظاهر والباطن اوست ظاهر بوجود مصنوعات
و اوست باطن بعدم تشبیهات هو الاول والآخر اوست اول هر چیزی
و اوست آخر هر چیزی و لکل درجات مما عملوا ان لیس للانسان
الا ما سعی مر آدمی را مرتبه است از چیزی که عمل کرده است و آنکه نیست
مر آدمی را مگر چیزی که سعی کرده از اعمال حسنه قل کل یعمل علی شاکلته
بگو هر کس عمل میکند بر عادت خود صمم بکم گنگ و گنگ من عرف الله
کل لسانه کسی شناخت خدا تعالی را گنگ شود زبان او چنانچه بمعنیان
ذات سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی انفسهم سر انجام بنمائیم ایشانرا

دلائل قدرت در که آنها عالم و در نفسها اشان مارایت شیئا
الا و قد رایت الله فیه ندیدم من هیچ چیز را مگر تحقیق دیدم خدای تعالی
در و التصوف شرک لانه صیانة القلب عن الغیر و لا غیر بدرستی که
تصوف شرکست خفی که در و نگاه داشت قلب از غیر و حال آنکه غیر در میان
نیست انا لیلی و لیلی انا نحن روحان حللنا بدنا منم لیلی و لیلی منم
منم ما هر دو روح که آمده ام در یک بدن ما تقدم من ذنبک و ما تاخر
چیزی که پیش گذشته است از گناهان ترا و چیزی که پس آمده است از
نامش منکرات من صحبت نگاه کرده شد خلاص شد ایاک و حدیث النفس
نگاه دار خود را از حدیث نافرمانی اسوء المعاصی حدیث النفس بدترین
گناهان حدیث النفس است   دوازدهم لی قلب ان تصیر
وصیت الله مراد لیست اگر بی فرمانی کنم آن دل را که وی با بی فرمانی
کردم خدای عزوجل چرا که دل مومن عرش الله عزوجل گفته اند
الوقت سیف قاطع وقت شمشیر است برنده   سیزدهم
ما خلقت هذا باطلا قال الله تعالی نه آفریده ام این را باطل یعنی ای آسمان
بگو الله تعالی پس بگذری ایشان را انقطع الی الموجودات و ترک المحبوبات
یعنی بقطع کردن چیزها و ترک محبوبات که با و الفت داده باشند
کن هذا الافلاک کن باشی تو از برای خدای تعالی دیگر نه پس تو هم مباش

لا تتخذوا

لا تتخذوا العین اثنین که میرید خدای تعالی را دو اگر دو ثابت کنی هیچ
سرگردان است ان الله یحب معالی الامور تحقیق خدای تبارک و تعالی
دوست میدارد بلند کارها را بود او اگر کل طبیب الناس اگر دارو کنند
ترا همه طبیبان آدمیان بغیر کلام سبحانی شفا کا بجز کلام سبحانی نرا
نتوانند شفا داد ترا و خطوتین و قد وصلت دو گام بردار از نگار محبت
و اشتیاق و جذبه تا برسی بخدا تعالی و تبارک سوف تری اذا
انجلی الغبار سرانجام ببینی تو وقتی که روشن شود غبار اتنک
فرس ام حمار ایا اسب زیر تو یا خر   چهاردهم سواد
الوجه فی الدارین سیاه روی در هر دو سرای یحبون ان یحمدوا بما لم
یفعلوا دوست میدارند آنکه ایشان را ستوده شود بچیزی که نکرده اند
آن قوم لهم جزاء الضعف بما عملوا مر ایشان راست جزا دو چندان
بچیزی که عمل کرده اند خف الله لا تقتله فانه شبیه بلبل بترس از خدا
مکش او را پس تحقیق او شباهت ببلبل و قد ارتعدت منه فرائصه
تحقیق بلرزه در آمدند اندامهای او و احب من حبکم دوست میدارم
از دوستی شما من کان شبیهکم کسانی را که باشند شبیه شما
حتی لقد کدت اهوی الشمس والقمر تا آنکه هر آینه قریب شدم که دوست
دارم آفتاب و مهتاب را ان الله جمیل یحب الجمال بدرستی

خدای تعالی خداوند جمال است و خوبی و دوست میدارد صاحب جمال
و خوبی را اللهم ارزقنی حبک وحب من احبک کحب حبک ان الناس
یا الهی روزی کن مرا دوستی خود و دوستی کسی که دوست میدارد ترا
دوست دارم من مردم را بدوستی تو و نعادی بعداوتک من خالفک
من خلقک دشمنی دارم من بدشمنی کسی را که مخالفت تو کند در امر
و نهی از مردم اری الایام تبلی کل شیء و اشواقی الی لیلی کما هی می بینم
روزها را که کهنه میسازند هر چیز را و اشتیاق من بسوی لیلی برقرار خود است
تکلم بنانی الوجوه عیوننا سخن میگوید بر ما در رویها چشمها من و سخن
سکت والهوی یتکلم و ما خاموشیم و دوستی سخن میگوید تحیرنا العیون
بما ار و نا متحیر شده اند چشمها در آنچه نمودیم و فی القلب اتم هوی خفی
و در دل من انجا دوستی مخفی است   یا من ترانی کان الله و لم
یکن معه شیء بود خدای تعالی و نبود با او هیچ چیز و من الماء کل شیء حی از
آب هر چیزی زنده است انا افصح العرب والعجم بدرستی که منم فصیح
ترین عرب انا املح و اخی یوسف اصبح من تکشا کم و برادر یوسف
خوب روی است ان الله جمیل یحب الجمال بدرستی که خداوند تعالی جمیل است
و دوست میدارد جمال را المجاز قنطرة الحقیقة مجاز نکار حقیقت است
بجهد و کبود او دولت داشت است نزد ایشان دولت داشتند او را

النهایة

النهایة هو الرجوع الی البدایة و انتها آنست که رجوع کنی بسوی ابتدا
شان نزد هم یا عبادی ای بنده من لا افطل الا اللذة الا
نیست بهره مرا لذة امید حدیثنا سمعنا فیما مضی سخنی است که شنیده ام
در زمانی گذشته سمی الصالا و لم یرزق نام نهاده می شود انرا وصال
اما رزق نمیشود من لا شیء من چیزی نیم عبدا مملوکا لا یقدر علی شیء بنده ام
ملک کسی دیگر قدرت ندارم بر هیچ چیز لم تقولون ما لا تفعلون برای
چه میگوئید چیزی که نمی توانید   اعدی عدوک نفسک ان لم
تشغلها شغلتک لازم که نفس خود را در آنچه مشغول گردانی او را
و الا ترا مشغول میکند هو الفقد فقر چیست آن فقد است کم شدن است
الفقر
عفت الدار و محلها و مقامها کهنه شده است خانه و محلها و آن و مقامهای آن
الله و رسوله اعلم خدای و رسول خدای میداند اذا اکلت لطیف
تمرة چون خوردم من نیم خرما افعل الذی یا العنا بس بر ز باهم
فمرا بیت   هر درهم امهات دو راست زانکه طن الذی
کفروا آن کان نست مرا ... زانکه کفر ورزیده اند بای حکم زمان
صرت متعدا بکدام حکم زمانه گشته تهار ... القلائد لا من اسم
اهلها کهنه شد نز عقدها نه اسم اهل اشان ان امارة بالسوء امر کننده است
ببدی این نفس بکردار وعده و بعمل فنسی و لم نجد له عزما پس فراموش

گرد آن عهد را پس یافتیم او را قصدی نوزدهم از ما الا شیاد
نگاهی نما را با چیزها را یعنی حقیقت همه چیزها را که عبارت از فنا و عدم
ایشان باشد وفی کل شیء له آیة تدل علی انه واحد در هر چیز
مر خدای راست نشانه نزدیک راست بر وحدانیت واحد یعنی اهل
لا اله الا الله کثیر والمخلصون منهم قلیل یعنی اهل لا اله الا الله بسیارست که کلمه
میگویند و صاحب اخلاص از ایشان کمند که اراده رضا او را دارند
و اذا اصطفاک وقتی که صاف شود ترا از زمانه یکی که بر وحدانیت حق من زمانک واحد
و تیقنت فهو المراد واین ذلک الواحد پس همونست مقصود پس کجاست
آن یکی الله فی احباب باشت از برای خدا تعالی در من دوستانند که
ثنا میکنند با ایشان یدالمنون دستهای مرگ فضرا قهم طلب پس
در فراق ایشان خلل است عاهدتهم لا اعتقدت غیرهم کرده ام من
با ایشان که اعتقاد نکنم غیر ایشان را ابدا لاوای منهم البدل یعنی بدل
ایشان و کجاست از ایشان بدل هل یستوی الاعمی والبصیر آیا هست
برابر بیننده و نابیننده در میان درویش بصورت و درویش بسیرت
فرق تمام است واشرقت الارض بنور ربها روشن شده است زمین
بنور پروردگار خود والسموات مطویات بیمینه آسمان پیچیده شده اند
بید قدرت او شربنا علی وجه الحبیب مدام نوشیده ام با بزرگی

شرابا بسکرنا بها قبل ان یخلق الکرم مست شدیم ما بآن شراب
پیش از آنکه آفریده شود انگور پستم سیر و اسبق المفردون
سیر کنید که پیش رستی گرفته اند تنها نیان اجبت عند ربی اشب کردم
نزدیک پروردگار خود و لا ینام قلبی و خواب دل من فبهداهم اقتده
پس براه ایشان پیروی کن واخفض جناحک لمن اتبعک
من المؤمنین فرود آر بالها و جناحهای خود را برای کسانی که پیروی
کرده اند از مومنان و مسلمانان واصبر نفسک مع الذین و شکیبائی ده
نفس خود را با کسانی که یدعون ربهم میخوانند و یاد میکنند پروردگار
خود را ذرهم یاکلوا بگذار ایشان را که بخورند اولئک هم الکفرة الفجرة
آن گروه ایشانند کافران و فاسقان ان الذین یبایعونک گفت
والشجرة آنکسانی که وعده کرده اند ترا در زیر درخت و لا تطع من
اغفلنا قلبه پیروی مکن کسی را که غافل کرده ایم دل وی را
ما انت بمسمع من فی القبور نیستی تو شنوانده مر کسی را که در قبرها اند
لیزلقونک بابصارهم هر آینه بگردانند ترا بچشمهای خود تیره علیهم
بینی تو چشمهای ایشانرا فلینظر الانسان مم خلق پس باید که بنگرد
آدمی از چه چیز آفریده است یوم یسحبون فی النار علی وجوههم
روزی که کشیده می شوند در آتش بر رویهای ایشان ذوقوا

بیست و یکم الناس معادن کمعادن الذهب والفضة مردم کانند
مانند کان زر و نقره کل مولود یولد علی الفطرة هر مولودی که هست می زاید
بر اصل خلقت و سنت و اکی هو لا فی النار آنها در دوزخ فرو بهند بود
النار ترحم من فی النار آتش ترحم میکند بر آنها که در دل ایشان آتش است
یعنی آتش عشق و محبت این آتش سوزنده تر است چراکه آتش ظاهر
سوزنده بیرون است و آتش باطن سوزنده و گدازنده درون و الا این
اسن امین امن است نفی فؤاد المحب نار هوی در دل محب آتش محبت است
آن آتش است احر نار جهنم ابردها که گرم تر آتش دوزخ سرد تر است
پیش او و یحزن بها کل کبد آن آتش است که جزا داده می شود با کن
هر کافری را انس من جانب الطور نارا یافت از جانب طور سینا که نام
جبلیست که جای حضرت موسی است آتش را ما فی الضمائر چیزی که در دلهاست
یوم تبلی السرائر روزی که ظاهر کرده میشود پوشیدهها را حاسبوا قبل
ان تحاسبوا حساب کنید نفسها و خود را پیش از آنکه حساب کرده
شود با آن بنیان مرصوص بنیاد محکم صلوا الصلوة مودع نماز کنید نماز
رخصت و تودیع کننده بیست دوم خلق جانب
بکنید مردم را اگر جانب تخلقوا باخلاق الله خلق و سیرت کنید با خلق
و سیرت خدا تعالی یعنی حسنات و ستوده و محموده من کان فی هذه

اعمی

اعمی فهو فی الآخرة اعمی کسی که اینجا کور است آنجا نیز کور است یعنی در آنجا دور
بمعرفت در مقام آخرت نیز از روشنی از آن ظهور نمی آید ان شر
الدواب عند الله بدرستی بدترین چهارپایان یریدون لیطفؤا نور الله
اراده میکنند که بمیرانند نور خدای را بیست سیوم فی القرب
والبعد در نزدیکی و دوری ما لی منهم فرح نیست مرا از ایشان خوشیها
فالوجد ان نزلوا والشوق ان ذهبوا پس مرا وجد است اگر ایشان
نازل شوند و اشتیاق تمام است اگر بروند لا یسأل عما یفعل و هم یسألون
پرسیده نشود خدا تعالی مرا از آنچه کنند و ایشان پرسیده شوند من این لکی
از کجای آمدی تو فمن این الی این و انی لک ما تری پس از کجا تا کجا بدرستی
من جنابحی یعنی مرا اجتنبی بلا قلب و اسعی بلا صبر میبرم بی دل و سعی میکنم
بغیر صبر بیست چهارم من اثر العزلة حصل العزة کسی که
میگزیند گوشه حاصل شود او را عزت و عزت یعنی باری تعالی جل جلاله
و عم نواله نیز آمده است و گفته اند عزت بطریق مجازی عزت زبوی نیز
درین است که هر که در گوشه نشیند هر کس او را دوست دارد الموت تعلق
بکل حشیش غرق نشونده تعلق میگیرد بهر کاهی و برگی تاملت الزمان فی وجدنا
فکر کردم زمانه را پس یافتم الی طیب الحیوة سبیلا بوی خوشی ای زندگانی
راه اصلها ثابت و فرعها فی السماء اصل درخت ثابت است و شاخها

در آسمان نظر فخیرا و لا تسأل عن الخبیر پس کجان هیر ز نیکوی را
و سوال کن از نیکوی   بیت و تجسم هی الدنیا تقول
بلا فیها این زبانست که میگوید با سر افها و قوم در دنیا بیند حذار
من بطشی و من نیکی بترس بترس از کرنیکی و از پرده دری
من و لا تغرنکم حسن آب آبی و ترا مغرور بکمر داند خوش تبسم ما فتقول
مضحک و الفعل مبکی قول من خنده کنانست و فعل من گریه کنان
لا تنظروا الی عینیه بنگرید بسوی رو چشم او کیف تدمع که چگونه
بار دو گریه میکنند فانظروا الی یدیه نظر کنید سوی دستها کیف تقطع
که چگونه قطع میکنند زیادة امرائی دنیاه نقصان زیادتی مرد در دنیا او
نقصانست که خود را ناقص میکند در رهانی در جه غیر محض الخیر فراق
و سود او محض خیر زیانست الیه المرجع و الیه المآب بسوی اوست مرجع
و باو باز گشتنست اخدمنی من خدمنی خدمت کن کسی را که خدمت
کرده است مرا اما منهم من اسلم و منهم من هلک بعضی از ایشان که
ایمان آوردند سلامت ماندند و بعضی از آن که کفر ورزیدند هلاک
شدند بی سمع و بی بصر و بی نطق بخدای میشنوند و باو می بینند و باو
نطق میکنند   بیت و شنیتم ان فی ذلک لذکری
بدرستی در این است یادگیری لمن کان له قلب مر کسی را که

باشد

باشد مرا او را این قد اسکر القوم دور کاس تحقیق مست کرده است قوم را
دور کردن پیاله فکان سکری من المدیر و مست شدن من از دور
دهنده که محبوب باشد چنانچه ساقی و این مصنوعات همه بمنزله پیاله اند
و وحدة ذات سبحانه و تعالی بواسطه اثری و نشوی که دارد گویا گرداننده
پیاله است تداویت من لیلی بلیلی من الهوی دارو کردم از لیلی بلیلی
از عشق کما تداوی شارب الخمر بالخمر چنانچه دارو کرده ای نوشنده شراب را
بشراب انا الحق منم حق رباکیست مرا اتحاد السموات یتفطرن منه
نزدیکست که آسمان شکافته شود از این سخن و تنشق الارض و پاره
پاره شود زمین انا من اهوی و من اهوی انا من کسی ام که عاشقم
و کسی که عاشق است منم منت مراد را با لخبر ماکسی هست الصبح بالاسراجا
فاستقیما فرو کنند صبح با لشب تاریک که استقامت کن فهو بت تیز گر
الحکم سفینها بس هیر بدلت و تر یکنند دانا سفینه کرده یعنی بادان
و جاها کرده است مری لرقة و صفا ما نیستی تو که بیابی بواسطه
تنکی او نه و صفا دارآب رای فی الکاس ام الکاس فیها یا اوست در پیاله
یا پیاله در دست بواسطه صافی تو ان معلوم کرد تعلم خائنة الاعین
و ما تخفی الصدور رسید انه خدا تعالی خیانت چشمها را و چیزی که مخفی است
در سینها انا سید ولد آدم منم سردار فرزندان آدم ام الم یجدک

یتیما فآوی ای یا نیافت خدای تعالی ترا یتیم پس جای داد ترا انا انا
عبد اکل و اشرب نیم من بکمر بنده میخورم و می آشامم و انی قلت
یوما سبحانی اگر گفتم من روزی یا پاکیست مرا فان الیوم مجوسی اقطع
زناری پس از آن روز مجوس شدم و ببریدم زنار خود بگفتم اشهد
ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله
ان الله لغنی عن العالمین بدرستی که خدای تعالی بی نیاز است
از هر ذره هزار عالم و للارض من کاس الکرام نصیب مر زمین راست
از پیاله کریمان بخشش اقبل و لا تخف اقبال کن و مترس الق عصا
بگذار چوب دست فاخلع نعلیک دور دار هر دو کفش خود یعنی
هر دو پای کفش نفس خود دع الهوی لا انا بس بعرفان بها بگذار دوستی را
برای هر دو کو بشناسد با آن دوستی بیت والصلوة علیه
الصلوة والسلام بر رسول خدای صلوات است یعنی در وردیکه
لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب مرا با خدای تعالی وقتیست
که نگنجد در آن وقت هیچ ملک مقرب و لا نبی مرسل انما انا
بشر مثلکم نه که ما آدمیم مانند شما و علمک ما لم تکن تعلم و بیاموخت
ترا چیزی که تو آن را ندانسته بودی بیت و گفتم سبحان الله یا ... فدای ای
ایها الشیخ چنین مقدم ای خواجه آمدی بخیر آمدت ظهر الشیب و لم یذهب العیب

ظاهر

ظاهر شد پیری و نپوشید عیب مرا و لا یدری ما فی الغیب و در رگ ندانم
چیزی که در غیب است کبیضة خلد الابرار فی جعلها مانند بیضه خلد است
خلد نام مرغیست و نمیداند او را الا مثلها یرنو الحکم بمیانه
سنه احدی عشر و سبعمائه سال یک ره و هفتصد کامثال اللؤلؤ المکنون
مانند مروارید خوش آب است رجال یحبون ان یتطهروا مردمانند که دوست
میدارند که پاکی کنند بسیار و رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله
و مردمانند که مشغول نکنند ایشان را تجارة و فروختن از ذکر خدای تعالی
و رجال صدقوا ما عاهدوا الله و مردمانند که راست کرده چیز را که
با عهدها کرده بخدای تعالی یحرفون الکلم میگردانند کلمها را و بر آن
الناس و لا یذکرون الله الا قلیلا و منها مانند برام بریا رو
یاد نمیکنند خدای تعالی را مگر اندک تمت تمام شد